

گفت‌وگوی «جوان» با جانباز عباس رسولی فر برادر شهید علی رسولی فر که پیکرش ۱۵ سال مفقود بود

علی در سالروز ۱۸ سالگی‌اش دوباره متولد شد!

زینب محمودی عالمی

شهید علی رسولی فر ۱۰ شهریور ۱۳۴۷ در شهریار متولد شد و ۱۰ شهریور ۱۳۶۵ در منطقه حاج عمران عراق به شهادت رسید. حیات و ممات علی در یک روز بود و دقیقاً در سالروز ۱۸ سالگی‌اش به شهادت رسید. پیکر علی پس از شهادت، ۱۵ سال در منطقه عملیاتی کر بلا ۲ ماند و زمانی به آغوش خانواده بازگشت که والدینش هر دو از دنیا رفته بودند. پدر علی پیش از شهادت او و مادرش چند سال پس از مفقودی علی از دنیا رفته بود. عباس رسولی فر برادر شهید، خود از رزمندگان دفاع مقدس و جانباز جنگ تحمیلی است. او بعد به گردان حضرت علی‌اصغر(ع) رفت. آنچه می‌خوانید روایت این رزمنده جانباز از برادر شهیدش و همینطور خاطراتی از دوران حضورش در جبهه است.

رزمنده گردان علی‌اصغر(ع)

من با برادرم علی پنج سال فاصله سنی داشتم. سال ۱۳۶۳ علی دانش آموز بود که پایش به جبهه باز شد و در چند عملیات شرکت کرد. اول به گردان ظهیر لشکر سیدالشهدا(ع) و بعد به گردان حضرت علی‌اصغر(ع) رفت. در عملیات والفجر ۸ در گردان علی‌اکبر از لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) بود و بعد از آن به مرخصی آمد. تابستان سال ۶۵ مشغول بازسازی خانه بودیم. علی به مرخصی آمد و بعد از چند روز تصمیم گرفت در وسط کار بازسازی ساختمان به جبهه برگردد. این آخرین بار بود که عازم جبهه می‌شد. شهریور سال ۶۵ در عملیات کر بلا ۲ در منطقه حاج عمران عراق وقتی که ۱۸ سال سن داشت به شهادت رسید. علی رزمنده گردان حضرت علی‌اصغر لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) بود که شهید شد و پیکرش در محل شهادتش ماند.



مادر شهیدش رسولی فر

در اردوگاه کوثر لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع)، من

و علی کنار هم بودیم و یک روز شروع به عکس گرفتن کردیم. پیرمردی در کناری نشستہ بود. اینطور حس کردم دارد حسرت می‌خورد که کاش اینها با من عکس می‌گرفتند. علی بدو بدو رفت و دستش را روی گردن حاج‌آقا انداخت و گفت: من با حاج‌آقا عکس می‌گیرم. خیلی مراعات بقیه را می‌کرد. اینطور نبود مثلاً کسی پوشش بدی داشت او را ضدانقلاب فرض کند. یا کسی ادعای زیادی داشت و خودش را در ظاهر بچه حزب‌اللهی معرفی می‌کرد، رابطه اینجانی با او داشته باشد. خیلی خوب آدم‌ها را می‌شناخت. خودش دوست داشت گمنام بماند. پلاکش را قبیل از عملیات به کسی هدیه داده بود. در کیفش شعری در مورد مفقودالانرا با مرحوم حسان داشت که وجود این شعر نشان می‌داد او گمنامی را دوست دارد. معلوم بود خودش اینطور پسندیده که گمنام به شهادت برسد.

شهادت ۲ پامداد

وقتی عملیات شد یکی از بچه‌ها به نام رضا احمدی دچار موج گرفتگی شد و به عقب بازگشت. ایشان خبر داد و گفت علی شهید شده است. لحظه‌ای که خبر شهادت علی را داد خیلی برای من سنگین بود. از آن روز که سال‌ها می‌گذرد، یادم نیست چطور از جمعی که خبر شهادت را بین‌شان شنیدم، خارج شدم. گفتم مادرم با چهره‌های این بچه‌ها بزرگ کرد حالا چطور خبر شهادتش را به او بدهم. به دامادمان گفتم از طریق خواهرم به مادرم خبر شهادت علی را برساند.

مهرزم علی می‌گفت: در منطقه حاج عمران عملیات بود. از بالای تپه عراقی‌ها دید داشتند و خمپاره می‌زدند. قبل از اینکه خمپاره بیاید، یک نفر از علی ساعت را پرسید. گفت حدوداً ۲ نیمه شب است. بعد همان لحظه خمپاره‌ای به

شهید علی رسولی فر در سالروز ۱۸ سالگی‌اش به شهادت رسید

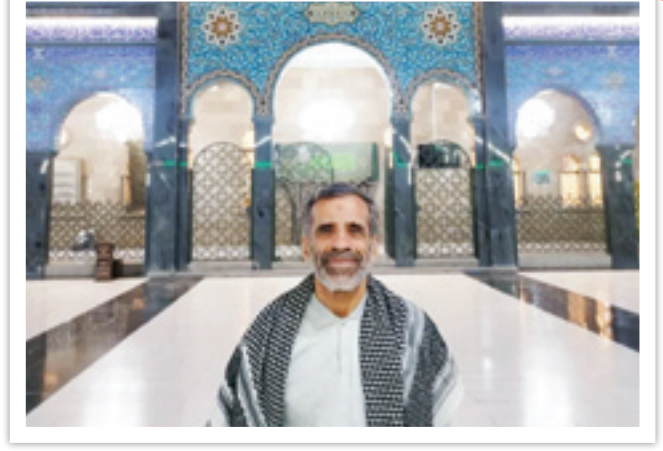


زمین خورد و منفجر شد. علی را صدا زدیم! اما صدایش نیامد. به سرش ترکش خورده و شهید شده بود. منطقه شرایط بدی داشت و نتوانستیم پیکرش را به عقب بیاوریم. بعد از ۱۵ سال از طریق لباسش و دی‌ان‌ای شناسایی کردند.



در منطقه حاج عمران عملیات بود. از بالای تپه عراقی‌ها دید داشتند و خمپاره می‌زدند. قبل از اینکه خمپاره بیاید، یک نفر از علی ساعت را پرسید. گفت حدوداً ۲ نیمه شب است. بعد همان لحظه خمپاره‌ای به زمین خورد و منفجر شد. علی را صدا زدیم! اما صدایش نیامد، به سرش ترکش خورده و شهید شده بود

جانباز رسولی فر مدتی رزمنده دفاع محرم بود



در اردوگاه کوثر لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع)، من و علی کنار هم بودیم. شروع به عکس گرفتن کردیم. پیرمردی کناری نشستہ بود. اینطور حس کردم دارد حسرت می‌خورد که کاش اینها با من عکس می‌گرفتند. علی بدو بدو رفت و دستش را روی گردن حاج‌آقا انداخت و گفت من با حاج‌آقا عکس می‌گیرم. خیلی مراعات بقیه را می‌کرد

زمین خیلی چسبناک شده بود. طوری که یک نپسان بعد از اینکه مهمات را خالی کرد زمانی که می‌خواست برگردد در گل ماند. همان لحظه یک خمپاره ۱۲۰ به نپسان خورد و دو سرنشینش پیکرشان تکه‌تکه شد. برای اولین بار بود که پیکر اربا از پای شهیدی را اینطور می‌دیدم. تمام پیکر این دو شهید را جمع کردیم کمتر از یک کیسه شد.

عملیات بعدی به فتح‌المبین رفتیم. روز آخر عملیات به منطقه رسیدیم. در منطقه فکه پادفند بودیم ادامه آن پادفند با عملیات الی‌بیت‌المقدس، یعنی فتح خرمشهر مصادف شد. در روز دوم عملیات برای اینکه دشمن غافلگیر شود و بچه‌ها بتوانند راحت از آب در منطقه دارالخویرین رد شوند، در منطقه فکه عملیات انجام دادیم؛ سخت‌ترین عملیات عمرم بود و بدترین خاطره من از زمان جنگ در این عملیات بود.

عملیات فکه که به صورت ایدایی انجام شد، خیلی سخت بود. به طوری که تقریباً ساعت ۷ غروب با یک کنسرو لوبیا و یک ققمقمه آب به طرف دشمن راه افتادیم تا دشمن را دور بزنیم

۲ برادر در جبهه

گاهی پیش می‌آمد که من و علی همزمان با هم در جبهه بودیم. در عملیات بدر با هم بودیم. ولی علی زودتر از گردان جدا شد و رفت. گردان ما را برای عملیات نبردند. شرایط عملیات طوری بود که ما جلو رفتیم و در منطقه جغفر یک شبانه‌روز ماندیم، اما نهایتاً گفتند گردان شما در عملیات شرکت نمی‌کند و ما را برگردانند. اولین عملیاتی که حضور داشتیم عملیات طریق‌القدس در هفتم آذر سال ۶۰ بود. آن موقع لشکر و تیپ‌ها هنوز آنطور که باید شکل نگرفته بودند. ما یک گروه بودیم و از کرج به تیپ عاشورا که سه، چهار گردان بیشتر نداشت، رفته بودیم. شب عملیات بارش باران زیاد بود.

مسئول بسیج پایگاه محل ما در مسجد جامع شهریار بود. گفت فلاّتی تا نارنجک در تانک عراقی‌ها نیندازم، بر نمی‌گردم، اورفت و دیگر برنگشت. پیکرش همانجا ۱۵-۲۰ سال ماند. شهید ابراهیم هاشمی بدون آنکه هیچ ترکشی بخورد از تشنگی در همانجا شهید شد. شهید احمد رحمانی که بچه وحیدیه شهریار بود تیر به شکمش خورده بود. شکمش را با زنجیره پیچیده بودیم، ولی از بس خون از او رفته بود صورتش مثل گچ سفید شده بود. در همان حال که یک ماشین عراقی آنجا افتاده بود. او اشاره می‌کرد که آب رادیات این ماشین را باز کنید، بچه‌ها آب بخورند. در حالی که خودش لحظه به لحظه از تشنگی گری می‌گرفت، همانجا به شهادت رسید.

خاطره

خاطره‌ای از دوران آموزشی در گفت‌وگوی «جوان» با یک رزمنده دفاع مقدس

آموزش‌های سخت چریکی

برای رزمنده‌های جوان

غلامحسین یهودی

دوران آموزشی از دوره‌های خاطره‌انگیزی است که هر رزمنده‌ای پیش از اعزام به جبهه آن را تجربه کرده است. خصوصاً در اولین ماه‌ها پیروزی انقلاب، دوره‌های آموزشی بسیار سختی از سوی مربیان آموزشی برای رزمنده‌ها در نظر گرفته می‌شد. علی حسینی از رزمندگان پیشکسوت دفاع مقدس، خاطره آموزشی در یادگان امام‌حسن(ع) تهران را برای مان روایت می‌کند.

آموزش کماندویی

افتادیم. اول فکر می‌کردیم به در که یا دربند می‌روییم، ولی مسیرمان سولقان و نهایتاً امامزاده داود بود. یک جایی از مینوساها پیاده شدیم و جاده‌ای که به سمت امامزاده می‌رفت را پیاده طی کردیم. چند کیلومتر که رفتیم در یک دو راهی مری‌ها ما خواست که به سمت کوه بالا برویم. از صخره‌ها بالا رفتیم و نهایتاً به یک محیط باز روی یک ارتفاع رسیدیم. آنجا درای بود که یک طناب از این سر به آن سر دره وصل شده بود. همانجا مری‌ها بی‌مقدمه گفت باید از این طناب آویزان بشویم و به آن طرف دره برویم! همه بچه‌ها ترسیده بودند. چون تا به آن



فشرده به ما آموزش بدهند. مثلاً یک مری آموزشی داشتیم که موقع سینه‌خیز رفتن و دویدن و... مرتب باسلحه: ۳ به اطراف ما شلیک می‌کرد. دائماً هم داد می‌زد و انقدر استرس به جان مان می‌انداخت که نگو و نپرس!

رایل در امامزاده داود

بعد از پایان دوره آموزشی که البته چند نفری وسط‌های دوره از جمع ما رفتند! گروهان را به کردستان فرستادند. انقدر در آموزشی ورزیده شده بودیم که در محیط کوهستانی کردستان امر مرسوم بود، چراکه می‌گفتند کوهنوردی را وادار به عملیات رایل کرده بود، به ما گفت: اینکه فکر می‌کنید جسم شما در آموزشی ساخته شده، یک طرف قضیه است. اصل کاری ایمان و اراده شمانست که باعث شده اینقدر ورزیده و با اعتماد به نفس باشید. شما اگر به راهنان ایمان نداشتید، در همان دوره آموزشی می‌رفتید. الان که مانده‌اید و با کمترین امکانات به کردستان آمده‌اید، مشخص است که به دست پیش‌رویمان دارید. همین ایمان باعث شده تا به لحاظ روحی کاملاً آماده باشید و سختی‌ها را پیش چشم‌تان کوچک ببیند. این حرف مری تا پایان جنگ آویزه گوشم بود. بعدها که خیلی زود از چیزی خسته می‌شدم، مطمئن بودم که ایمانم در خصوص آن مورد نقش دارد. اگر ایمان و اراده آدمی راسخ باشد، هیچ سختی نمی‌تواند او را از پا درآورد.



به یک محیط باز روی یک ارتفاع رسیدیم. کمی آن طرف‌تر دره‌ای بود که یک طناب به این سر و آن سر دره وصل شده بود. همانجا مری‌ها بی‌مقدمه گفت باید از این طناب آویزان شویم و به آن طرف دره برویم. همه بچه‌ها ترسیده بودند. چون تا آن لحظه از چنین ارتفاعی عبور نکرده بودیم

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر | شماره ۷۱۹۳

۸			۴		
۱		۵			۷
۳		۶	۹		
		۵		۶	۳
			۴		۵
			۳	۹	
					۷
			۳	۶	

جدول سودوکو

ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه در سه فقط یک بار

به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

با پاسخ جدول شماره ۷۱۹۲

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

از راست به چپ

- ۱- پایتخت ابرقدرت آسیایی- شاعر ایرانی عهد قاجار ■ ۲- از وزارخانه‌ها- ملک الموت- هنوز انگلیسی
- ۳- دارای بدن درشت و بدقواره- دعای بد- انفرادی ■ ۴- دهی در تهران- سنگ آسیا- بدان و آگاه باش- بیه
- ۵- حرف دهان کجی- ششاید- رمق آخر- قصاب- پوست کن ■ ۶- مؤسس سلسله دیالعه- دزد- مجلس
- ۷- از بخشش کم نمی‌شود- حنا- گشوده- عامل وراثت ■ ۸- سردار توراتی شاهنامه- نوعی پارچه
- ۹- خرس قطبی- یزدان- یساد خنک- حرف ششم یونانی ■ ۱۰- امتحان- معاون هیتلر- از اعضای
- کله پاچه ■ ۱۱- جامه بلند- بندگی- شهر روی آب- ناشنوا ■ ۱۲- نبرد- طلای سیاه- مسالوی- کمان
- ۱۳- در فوتبال می‌زنند- وابسته، منوط- فرور حسنت... مگر ندادای گل / که پرشسی نکنی عندلیب شیدا
- ۱۴- تکرار حرف آخر- عنبر ماهی- سرباز نیروی دریایی ■ ۱۵- نویسنده رمان آزادی‌یامرگ- کاج، صنوبر

از بالا به پایین

- ۱- برنده قطبی- دریایی در شرق ایتالیا ■ ۲- سلسله بعد از پیشدادیان- تیمی در فوتبال ایتالیا ■ ۳- مصغر نرم- شیرینی
- کرمانشاه- عدد تلاش دانش آموز ■ ۴- کاغذ نامرغوب- تخته سنگ پهن- ضربه سر- نیم کاسه ■ ۵- سیر کوهی- قسمت
- تیز کرد- نویسنده آلمانی یوسف و برادرش ■ ۶- خدای خورشید مصریان- مهاجم منچستر سیتی- تقدیر ■ ۷- مجازاً
- به معنای ارزش و اعتبار- یار فرهاد- منطقه کوهستانی بین دریای خزر و سیاه ■ ۸- حجره- نفس خسته- دشنام- از
- فروع دین ■ ۹- اعوان- رئیس جمهور اسبق فیلیپین- همان فوک است ■ ۱۰- نمایش دو سالانه- از شهدای مؤتلفه-
- خط کش مهندسی ■ ۱۱- یک حرف و سه حرف- نگهداری- جذاب ■ ۱۲- باران ریز و نرم- ذات و شخص- وسیله‌ای
- در سائیل نقلیه- از ما بهتران ■ ۱۳- اولین فیلسوف و نیز آغاز گر فلسفه- فرمان شلیک- شاه مغولی ■ ۱۴- شاعر و حجار
- و مجسمه ساز و نقاش معروف ایتالیایی (۱۴۷۵-۱۵۶۴)- کشوری در بالکان ■ ۱۵- دارالایتم- شخصیت اجتماعی